

با تأکید بر نئوکانیزه شدن ابعاد سیاست خارجی آمریکا

## جایگاه جمهوری اسلامی ایران

### در سیاست خارجی ایالات متحده

عبدالمهدی مستکین

#### درآمد

قرار دارد، ایران است. ایرانیها با حیات بخشیدن به انقلابی «تجدیدنظر طلب» در قلب منطقه خاورمیانه، تمام مختصات راهبردی ایالات متحده را با چالش جدی روبه‌رو ساختند. چالشی که در خلال یک ربع قرن اخیر موجبات «تصاعد تدریجی بحران» میان دو کشور ایران و آمریکا گردید. به دیگر سخن انقلاب اسلامی ایران از آن رو که مبانی رفتاری و فلسفی جدیدی را که منبعث از اصول و انگاره‌های اصیل اسلام بود بنا نهاد، در تعارض و تقابل ماهوی با ارزشهای حاکم بر فلسفه سیاسی غرب که ملهم از ارزشهای لیبرالیستی است، قرار گرفت و از این رهگذر مقطعی جدید که آکنده از تخاصم و دشمنی میان آنان بود، پدیدار شد.<sup>(۲)</sup>

«دیک چنی» معاون کهنه کار جورج دبلیو بوش در یکی از اظهارات تأمل برانگیز خویش در آوریل ۲۰۰۴ اعلام کرد «تنها منطقه‌ایی که الزامات راهبردی آمریکا را در جهان بر نمی‌تابد خاورمیانه است.» به زعم وی خاورمیانه تنها حوزه‌ی رام‌نشدنی برای ایالات متحده محسوب می‌شود که باید برای تأدیب آن از دو ابزار «تنبیه و نوازش» بهره جست؛ تنبیه باید معطوف به حکومتها باشد و نوازش متوجه ملتها. اما در این منطقه بحران خیز و غیر متعارف که به قول «باری بوزان» «بر سازه‌های کشمکش‌زا» استوار است،<sup>(۱)</sup> کشوری که در مرکز ثقل بی‌توجهی نسبت به اولویتهای سیاست خارجی آمریکا



تلاش خواهد نمود تا ابتدا به ارزیابی جایگاه ایران در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده در دو مقطع زمانی قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران با بهره‌گیری از نظریه «نهادگرایان نئولیبرال» در قالب الگوی «همکاری و منازعه»<sup>۱</sup> بپردازد و سپس با هدایت موضوع به تحولات شتابنده و پیچیده‌ی پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، که موجب حضور نحله فکری نومحافظه‌کاران در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا گردید، جایگاه ایران را در مختصات راهبردی ایالات متحده در حوزه خاورمیانه با تفسیری موسّع مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

### ۱- بزرگ‌ترین ازدواج سیاسی در نیمه دوم قرن بیستم

چنانچه بخواهیم الگوی مناسبات ایران و ایالات متحده را در خلال تحولات قبل و بعد از انقلاب، چارچوب بندی کنیم بهره‌گیری از تئوری نهادگرایان نئولیبرال بسیار مفید خواهد بود. آنچه که در مرکز ثقل نظریه نئولیبرالها قرار دارد، ترسیم ابعاد مختلف همکاری و منازعه در الگوی مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحده است. به زعم نهادگرایان نئولیبرال همکاری و منازعه<sup>۱</sup> همواره دو موضوع شکننده<sup>۲</sup> است و برخلاف خوش‌بینی و تلقی ساده‌انگارانه لیبرالهای

از این رو دولتمردان آمریکایی در مقاطع مختلف، نقشی ویژه برای ایران در سیاست خاورمیانه‌ای خویش در نظر گرفتند. به عبارت دیگر از زمانی که «برژینسکی» عنوان «قوس بحران» را در اواخر دهه ۱۹۷۰ در خصوص نحوه رفتار با ایران به کار گرفت تا استراتژی مهار دو جانبه و نهایتاً تحولات پس از حوادث ۱۱ سپتامبر که منجر به طرح «محور شرارت» و «موضوع تغییر رژیم» در منطقه خاورمیانه گردید، طراحان سیاست خارجی آمریکا در خصوص تدوین سیاست خاورمیانه‌ای خویش، راهبردهای خرد و کلان متعددی را در قالب آزمون و خطا با توجه به نقش محوری ایران در منطقه خاورمیانه، اتخاذ کردند. مخرج مشترک همه این سیاست‌گذاریها به نوعی اعمال فشار به ایران جهت تمکین در برابر اهداف میان‌مدت و بلندمدت ایالات متحده بوده است.

با این مقدمه که در راستای تمهیدات آغازین این نوشتار بیان گردید سوالات ذیل از اهمیت برخوردار است:

۱- ایران در مختصات راهبردی ایالات

متحده در منطقه خاورمیانه از چه جایگاهی

برخوردار است؟

۲- متغیرهای تأثیرگذار بر تدوین سیاست

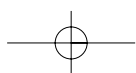
خارجی آمریکا نسبت به ایران با توجه به

نقش نومحافظه‌کاران پس از حوادث ۱۱

سپتامبر کدامند؟

در تجزیه و تحلیل این پرسشها، نگارنده

۱۳۴



کلاسیک که معتقد به الگوی همکاری میان دولتها هستند، معتقدند که هرچند وجود همکاری میان بازیگران مختلف نظام بین الملل امری اجتناب ناپذیر است لیکن این همکاریها به علت نزدیکی بیش از حد موجب سایش و اصطکاک می شود و در نتیجه دوره ای از خصومت که برآیند آن تعارض منافع بین بازیگران است به وجود خواهد آمد، که این وضعیت در خصوص ماهیت روابط استراتژیک ایران و ایالات متحده کاملاً مصداق می یابد.<sup>(۳)</sup>

از این رو چنانچه بخواهیم چارچوب این تئوری را در مدل روابط ایران و ایالات متحده به کار بریم، به خوبی می توانیم تحولات ۴ دهه اخیر را در این پارادایم مورد تجزیه و تحلیل عالمانه قرار دهیم.

نئولیبرالها در ارزیابی روابط ایران و آمریکا دو الگوی کاملاً متفاوت را که متأثر از الگوی «همکاری» و «منازعه» است ارائه می کنند.

براین اساس به زعم نئولیبرالها ایران دوران شاه الگویی کاملاً مبتنی بر همکاریهای در هم تنیده سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی با ایالات متحده است که اوج آن را در دهه ۱۹۷۰ میلادی می توان به خوبی مشاهده کرد. در واقع آغاز

زمامداری ریچارد نیکسون در سال ۱۹۶۹ و نقش فعالی که «هنری کسینجر» نخست به عنوان مشاور امنیت ملی و سپس در سمت وزیر امور خارجه در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بازی کرد، نقطه عطفی در روابط ایران و

آمریکا به شمار می رود که از رهگذر چنین روابط دولتها هستند، نقش ایران در سیاست خاورمیانه ایی آمریکا که تا اواسط دهه ۷۰ در جایگاه درجه دومی بود، به یکی از بازیگران اصلی سیاست منطقه ایی آمریکا در خاورمیانه تبدیل می شود.<sup>(۴)</sup>

برجسته شدن نقش ایران در معادلات سیاسی و امنیتی خاورمیانه در این مقطع، متأثر متغیرهای زیر بود:

الف- اهمیت استراتژیک ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس به واسطه برخورداری از منابع غنی نفت و گاز و اتکای روزافزون کشورهای صنعتی به منابع انرژی این منطقه؛

ب- خروج نیروهای انگلیسی از شرق کانال سوئز و خلیج فارس و سلب مسئولیت انگلیسیها در تأمین امنیت خلیج فارس؛

ج- درگیر شدن ایالات متحده آمریکا در جنگ پر هزینه ویتنام و آثار زیان بار آن بر فضای داخلی و بین المللی آمریکا.

شکل گیری چنین فضایی سبب طرح دکترین جدید سیاست خارجی آمریکا توسط ریچارد نیکسون گردید. نیکسون در ۲۱ ژانویه ۱۹۷۲ ضمن ارسال پیامی به کنگره آمریکا، اساس دکترین خود را این گونه تبیین نمود:

«سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا باید واقعیتها و تغییر و تحولات نظامی و



در چنین شرایطی به اذعان نئولیبرالها در این مقطع به قدری روابط آمریکا با ایران گسترده شده بود که از آن به عنوان «بزرگ‌ترین ازدواج سیاسی و راهبردی» در عرصه نظام بین‌الملل یاد می‌کنند. از مصادیق بارز این دوران که ملهم از سیاست «دو ستونی نیکسون» و موضوع ژاندارمی ایران در منطقه حساس خاورمیانه بود، تبدیل شدن ایران به یک قدرت هوایی به واسطه فروش مدرن‌ترین جنگنده‌های نظامی آمریکا به ایران و به دلیل حمایت‌های همه‌جانبه غرب از آن بود.

## ۲- بزرگ‌ترین طلاق سیاسی در نظام بین‌الملل

با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ تنش‌های متنوع و پردامنه‌ای روابط راهبردی دو کشور را به چالش کشید. ایرانی که تا پیش از این در مرکز ثقل اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه قرار داشت به یکباره در منطقه حساس خاورمیانه تبدیل به خطرناک‌ترین دشمن ایالات متحده گردید. این دشمنی بر بستر تصاعد تدریجی بحران در طول ۲۶ سال گذشته همواره در صدر اخبار منطقه و جهان قرار داشت. چنین وضعیتی سبب شد تا نئولیبرالها روابط ایران و آمریکا را در چارچوب «بزرگ‌ترین طلاق سیاسی و راهبردی جهان» تعریف و توصیف کنند. به عبارت دیگر الگوی منازعه به شکلی کاملاً خصمانه بر مناسبات مختلف دو

سیاسی در جهان را در نظر بگیرد. ما فقط آن تعهداتی را می‌پذیریم که بتوانیم اجرا کنیم و برای اجرای آنها آماده هستیم، تعهدات مانسبت به آزادی، بزرگ و تزلزل ناپذیر باقی می‌ماند ولی البته دیگران هم باید سهم خود را در دفاع از آزادی در سراسر جهان به عهده گیرند... ما به کشورهای دیگر کمک خواهیم کرد تا ظرفیتی که بدان نیاز دارند، بسط دهند تا قادر باشند از خودشان دفاع کنند.»<sup>(۵)</sup> بر این اساس سیاست خارجی جدید آمریکا شامل ایجاد و تقویت قدرتهای وابسته پرتحرک و قوی است که در این میان ایران به واسطه دارا بودن پتانسیلهای بالقوه و بالفعل نقش برجسته‌ی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا ایفا نمود. نیکسون در یکی از دیدارهای خویش با شاه ایران اظهار داشت: ایران در منطقه‌ای واقع شده که نسبت به جمیع مناطق جهان که صلح در آن تهدید می‌شود، جنبه مرکزیت اساسی دارد و به همین جهت حایز اهمیت ویژه‌ای است. آمریکا نیاز به یک ایران دوست و مستقل و باثبات دارد که هم بتواند و هم بخواهد نقش مسئولانه و سازنده‌ای در منطقه ایفا کند. بدین خاطر تقویت توانایی ایران برای داشتن نقش مسئولانه در امور بین‌الملل به ویژه در منطقه خاورمیانه از وظایف آمریکاست.»<sup>(۵)</sup>

۱۳۶



کشور اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی سایه افکند.

شاخصه‌هایی اساسی در شکل‌گیری الگوی منازعه پس از وقوع انقلاب در روابط دو کشور به قرار زیر می‌باشد:

الف- بر هم خوردن موازنه قوا در منطقه خاورمیانه به سود اردوگاه شرق؛ با پیروزی انقلاب ایران سیستم سد نفوذ شمال که در جهت تحدید نفوذ شوروی از طریق پیمان نظامی سنتو و اتصال به پیمان ناتو به مرحله اجرا در آمده بود کاملاً از میان رفت؛

ب- به دنبال وقوع انقلاب، ایران از جهت‌گیری اتحاد و ائتلاف با غرب به جنبش غیر متعدها پیوست؛

ج- با اسرائیل قطع رابطه کرد و از رهگذر این اقدام نگرانی دولتمردان آمریکایی را نسبت به آینده تحولات سرزمینهای اشغالی و تنها شدن این رژیم در منطقه خاورمیانه افزایش داد؛

د- در ماجرای گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا توسط دانشجویان ایرانی ضربه تحقیرآمیز و مهلکی بر دولت آمریکا وارد شد؛

ه- انقلاب ایران این نگرانی را در استراتژیستهای آمریکایی دامن زد که احتمال وقوع چنین انقلابی در سایر کشورهای منطقه که عمدتاً دارای حکومت‌های سلطنتی بودند منتفی نیست؛

با این اوصاف عکس‌العمل آمریکا در برابر چنین ضربه مهلکی از انقلاب ایران در سه شکل نمایان گردید؛

الف- تصویب یک سری تحریم‌های سیاسی و اقتصادی علیه شوروی؛

ب- طرح و اجرای دکترین کارتر؛

ج- افزایش آمادگی استراتژیک برای مقابله با سیاست تهاجمی جدید علیه شوروی که در نهایت به تقویت نیروی نظامی و افزایش بودجه دفاعی آمریکا منجر شد.

جیمی کارتر در تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ در آخرین گزارش سالانه خود به کنگره، تحت تأثیر فزاینده وقوع انقلاب ایران، دکترین جدید سیاست خارجی آمریکا را این گونه بیان کرد: «بگذارید موضع خودمان را کاملاً روشن کنیم: هرگونه کوششی به وسیله هر قدرت خارجی به منظور تحت کنترل درآوردن منطقه خلیج فارس به منزله حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا محسوب شده و چنین حمله‌ایی با استفاده از وسایل لازم و از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد.»<sup>(۶)</sup>

در یک شمای کلی از ارزیابی نقش ایران در سیاست خاورمیانه‌ایی آمریکا در دوران قبل و بعد از انقلاب باید تأکید کرد که تا قبل از انقلاب ایران مهم‌ترین تسهیل‌کننده منافع و اولویتهای سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه بود به گونه‌ایی که «هنری کسینجر» ایران و آمریکا را دو متحد طبیعی که منافع کاملاً



### ۳- ورود به هزاره سوم میلادی (بستر سازی مفهومی)

پایان جنگ سرد هر چند از یکسو نوید بخش بستری مناسب برای ایالات متحده جهت نهادینه کردن سیطره بلامنزاع (هژمونیک) خود در ساختار نظام بین‌المللی بود لیکن فقدان قدرتی هم‌آورد، نشان از افول پویایی قدرت آمریکا داشت. در واقع ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی شوروی با خلاء معنا در عینیت بخشیدن به شاکله قدرت خویش روبه‌رو بود. بر این اساس همان‌گونه که «ویلیام زارتمن» نیز می‌گوید، در طول دهه ۹۰، هنوز نظمی که بتواند بر جهان غالب شود وجود نداشت.<sup>(۷)</sup> به قدرت رسیدن جرج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۰ میلادی و متعاقب آن وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، بستری مناسب را جهت هویت و معنا بخشیدن به نظمی جدید که متأثر و ملهم از تفکرات نومحافظه‌کاران بود پدید آورد. جریان نومحافظه‌کاری به واسطه وجود پیشینه‌ای پرفراز و نشیب هیچ‌گاه نتوانست به گونه‌ای عملیاتی، استراتژیها و راهبردهای کلان خویش را در عرصه سیاست خارجی ایالات متحده، به منصه ظهور برساند. (هر چند در دوران ریگان، نئوکانها بارقه‌هایی از کامیابی را در عرصه سیاست خارجی تجربه کردند لیکن این موفقیتها با آمدن دمکراتها، و تغییر رویکرد دستگاه دیپلماسی ایالات متحده نسبت

همسو با یکدیگر دارند معرفی کرد. و از طرفی با وقوع انقلاب دو متحد طبیعی و استراتژیک تبدیل به دو دشمن دیرینه که هیچ منافع همسویی در منطقه خاورمیانه ندارند تبدیل شد. به هر حال از فردای انقلاب ایران فضای تنش و منازعه همراه با انواع تهدیدها و تحریمها، از تحمیل جنگ ۸ ساله و حمایت همه‌جانبه از ماشین جنگی صدام گرفته تا حمله به سکوها نفتی و انواع تحریمهای اقتصادی در ادوار مختلف و همچنین بلوکه کردن اموال ایران، از سوی آمریکا، حیات بخش ماهیت سیاست خاورمیانه‌ای این کشور در این منطقه حساس بوده است. این وضعیت در پی فروپاشی شوروی سابق در ۱۹۹۰ ابعادی تازه به خود گرفت. به گونه‌ایی که در سراسر سالهای منتهی به هزاره سوم میلادی، چگونگی برخورد و مهار ایران در اولویت اصلی سیاست‌گذاری ایالات متحده قرار داشت. این شرایط با آغاز هزاره سوم میلادی و به قدرت رسیدن جورج دبلیو بوش در نوامبر ۲۰۰۱ و همچنین وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر وارد مرحله‌ای جدید گردید. مهم‌ترین شاخصه آن نیز، روی کار آمدن طیفی از شخصیت‌های سیاسی، نظامی و دانشگاهی در آمریکا موسوم به نومحافظه‌کاران بود که نگرش سخت‌افزاری نسبت به چگونگی برخورد با کشورهای منطقه خاورمیانه و از جمله ایران دارند.

۳ :

به تحولات جهانی به فراموشی سپرده شد.) لیکن با وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر که از آن به عنوان نقطه عطفی در ساختار نظام بین‌المللی یاد می‌شود، نومحافظه‌کاری از لایه‌های زیرین سیاست‌گذاری آمریکا به سطح تدوین و شکل‌دهی سیاست خارجی این کشور در دوران بوش پسر آورده شد. در واقع جلوه‌ها و بسامد نظرات و آموزه‌های نئوکانها با وقوع این حادثه، از ابعاد تئوریک خارج و به ورطه عمل گرایید. بر این اساس باید اذعان نمود که ابعاد انضمامی و عملیاتی راهبردهای نومحافظه‌کاران سبب شد تا نظمی جدید بر سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش پسر سایه افکند. موضوعاتی نظیر مبارزه با تروریسم، تغییر رژیم‌های شرور در خاورمیانه، تأکید بر تلقی یک جانبه‌گرایانه، طرح ابتکار خاورمیانه بزرگ و... همگی بیانگر سرفصل‌های جدیدی در سیاست خارجی آمریکاست که بی‌تردید نقش نئوکانها در تدوین آنها، کاملاً آشکار و به دور از ابهام معرفی است.

«یازدهم سپتامبر از جمله بزرگ‌ترین زلزله‌هایی است که امور را واضح و شفاف می‌کند.»<sup>(۸)</sup> بیان این جمله از سوی خانم رایس در واقع نقطه مقابل این اظهار نظر وی در فصلنامه فارین افرز در سال ۲۰۰۰ است که: «با نبود قدرت شوروی برای آمریکا تعریف منافع ملی بسیار مشکل است.»<sup>(۹)</sup>

از منظری دیگر می‌توان این گونه استنباط کرد که ایالات متحده آمریکا برای توجیه مداخله‌گری در مسائل مختلف بین‌المللی برای افکار عمومی و گروه‌های تأثیرگذار داخلی نیاز به یک مفهوم وحدت بخش دارد. در طول دوران جنگ سرد این اقدامات به مفهوم بازدارندگی در برابر کمونیسم و مقابله با تهدید جدی شیطان سرخ توجیه می‌گردید. در دهه ۹۰

**۴- ۱۱ سپتامبر و «نئوکانیزه شدن» سیاست خارجی ایالات متحده**

لحظات شیرین آغاز هزاره سوم با وقوع حادثه دهشتناک ۱۱ سپتامبر به تلخی گرایید. این حادثه همه ملت‌های جهان را در بهت و نگرانی دلهره‌آوری فرو برد اما وقوع این حادثه دست کم پیامدی دلنشین و خوشایند برای جریان



که ایالات متحده از فقدان استراتژی و درک پویا است.<sup>(۱۱)</sup> توماس هابز در کتاب لویاتان تصریح می کند که: «برای تأمین امنیتی که آدمیان در طول عمر خود خواهان آن هستند کافی نیست که ایشان تنها برای مدتی محدود تحت حکومت درآیند و یا اینکه امورشان تنها به موجب واحد رتق و فتق شود... زیرا اگر چه ممکن است ایشان به واسطه کوشش یکپارچه خود بر دشمن خارجی غلبه کنند، لیکن بعداً وقتی دشمن مشترک نداشته باشند و یا بخشی از ایشان دولتی را دشمن و بخش دیگر آن را دوست بشمارد، در آن صورت ایشان لاجرم به حکم اختلاف منافع از هم گسیخته می شوند و دوباره در بین خود به جنگ می پردازند.»<sup>(۱۲)</sup>

##### ۵- اتخاذ رویکرد سخت افزاری از سوی نئوکانهها: سرآغاز دگرگونیهای بنیادین در مختصات امنیتی و سیاسی خاورمیانه

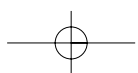
نومحافظه کاران با درک روایت هابزی از تأمین امنیت و منافع که بر محور وجود دشمن و ایجاد وحدت با اتکاء به خطرهای ناشی از عملکرد دشمنان، معنا می یابد، رویکردی سخت افزاری از امنیت را در سیاست خارجی آمریکا تدوین نمودند. این رویکرد بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در ۳ اصل زیر در تدوین پروژه قرن جدید آمریکا نمایان شد.

- ۱- تأکید بر توانمندی دشمن جهت ضربه زدن به رقبایش (بزرگ نمایی تهدید)؛

نمایی قدرت در عرصه ساختار نظام بین المللی رنج می برد با اتکا بر نظم نوین جهانی در صدد بود تا مفهوم مداخله بشردوستانه را جایگزین مفهوم مقابله با کمونیسم نماید.<sup>(۱۰)</sup>

کمونیستی که در طول دوران جنگ سرد بیشترین مزایا و موهبتها را برای چرخ اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا در اقصی نقاط جهان به همراه داشت. لیکن این دکترین نیز در توجیه افکار عمومی داخل و خارج از کشور و نگرش کشورهای مختلف جهان با مشکل روبه رو بود. بدینسان با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، آن مفهوم وحدت بخش که در طول دهه ۹۰ با ابهام معرفتی روبه رو بود، مجدداً حیات یافت اما این بار در چارچوب راهبرد مبارزه با تروریسم و این موضوع در واقع اولین مستمسک حضور قدرتمند نومحافظه کاران در عرصه تصمیم گیری سیاست خارجی آمریکا بود. نومحافظه کاران با تأکید بر لزوم مبارزه با تروریسم و تدوین دکترین سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا توانستند افکار عمومی ایالات متحده را که کاملاً از نظر روانی از هم گسیخته بود، با خود همراه نمایند. دولت بوش که تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر منفورترین دولت ایالات متحده تلقی می شد به یکباره پس از این حادثه به محبوب ترین دولت طول تاریخ سیاسی آمریکا تبدیل گردید که این خود بیانگر اهمیت و نقش برجسته عامل وحدت بخش و هویت ساز

۱۴۰





۲- تأکید بر «شرارت» و «عدم رفتار عقلانی» دشمن در مقام سیاست‌گذاری؛  
 ۳- ضرورت اتخاذ استراتژی (تقویت خود) به منظور عملی ساختن اصل «پیشگیری در جهت تأمین امنیت».

انطباق این سه اصل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، نظمی جدید را که ملهم از آموزه‌های متصلب و سخت‌افزارانه نومحافظه‌کاران بود در عرصه سیاست خارجی بوش پسر نمایان ساخت. در همین راستا پل ولفوویتز معاون سابق وزیر دفاع آمریکا و یکی از طراحان اصلی

استراتژی ایالات متحده در قرن جدید می‌گوید: «فکر می‌کنم درس ۱۱ سپتامبر این بود که اگر حتی براساس اطلاعات مشکوک آماده اقدام نباشید، مجبورید بعد از روشن شدن حقیقت دست به کار شوید که این به معنای بروز حوادث وحشتناک در کشور است.»<sup>(۱۳)</sup> در چنین شرایطی جورج دبلیو بوش با صحنه گذاشتن بر نظرات نومحافظه‌کاران در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ سه کشور ایران، عراق و کره شمالی را به عنوان محور اهریمنی خطاب نمود.<sup>(۱۴)</sup> بوش با تأکید بر متغیرهای مطرح شده از سوی نومحافظه‌کاران

اعلام نمود:

۱- آمریکا آماده است تا از این پس در جنگ، نیروی انسانی فدا کند.  
 ۲- آمریکا برای دفاع از خود عملیات پیشگیرانه و پیشدستی انجام می‌دهد.  
 ۳- چون خطر و تهدید نامشخص است و بر

اساس عدم اطمینان است، لذا نمی‌توان تهدید مشخص را تعریف کرد، براساس همین نامعلوم بودن تهدید، از نظر جغرافیایی نیز نمی‌توان از کشوری خاص سخن گفت. بنابراین دامنه مبارزه با تروریسم از سوی آمریکا می‌تواند هر گوشه از جهان را در برگیرد.

۴- به طور دقیق مشخص نیست که چه کسی ما را تهدید می‌کند، ولی حدودی از اینکه با چه چیزی تهدید می‌شویم، وجود دارد.

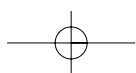
به زعم ولفوویتز و ریچارد پرل، دشمن به نقاط ضعف ما حمله می‌کند. نقطه ضعفهایی که برای ما مشخص نیست. بنابراین، باید به تهدید نامتقارن فکر کنیم. ما هم باید ببینیم چگونه باید برتریهای نامتقارن خود را مورد بهره‌برداری قرار دهیم. برتری مادر حمله دقیق، اطلاعات و عملیات در زیر دریاهاست. ولفوویتز تصریح می‌کند که تجربه افغانستان نشان داد که ابتدا باید ابهت دشمن در هم شکسته شود.<sup>(۱۵)</sup>

۶- محور شرارت، الگوی شفاف‌سازی استراتژی آمریکا در مبارزه با تروریسم اولین گام دستگاه دیپلماسی ایالات متحده آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و اشغال افغانستان، شفاف‌سازی استراتژی ایالات متحده آمریکا بود. این شفاف‌سازی با اظهارات بوش در ۲۹



ژانویه ۲۰۰۲ علیه سه کشور ایران، عراق و کره شمالی در قالب «محور شرارت» ابعادی انضمامی و کاربردی به خود گرفت. نکته حائز اهمیت درخصوص واژه محور شرارت اینکه این واژه توسط «دیوید فروم» نومحافظه کار برجسته در متن سخنرانی بوش گنجانده شده بود.<sup>(۱۶)</sup> از لحاظ تاریخی اظهارات جورج دبلیو بوش را می توان با دو واقعه مقایسه نمود. اول، از نظر مفهوم «محور» سخنان بوش در سیاق جنگ جهانی دوم قرار می گیرد که در آن دول محور مطرح بودند. دوم، از حیث «اهریمن» سخنان بوش با زمان ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا که امپراتوری اهریمنی و شیطانی را در مورد شوروی سابق به کار برد مقایسه می شود. در مورد اول جنگ به مفهوم نظامی آن است و در مورد دوم، جنگ به شکل جنگ سرد است که هدف نهایی آن فروپاشی حکومت رقیب است. بنابراین، می توان استدلال کرد که بوش آمیزه ای از دو دکترین را دنبال می کند: دکترین روزولت در جنگ جهانی دوم و دکترین ریگان، به همین دلیل بسیاری از کسانی که خواستند در مورد سخنان بوش اظهار نظر نمایند براساس نظرات روزولت و ریگان تحلیل کردند. در واقع نئوکانها برای موجه جلوه دادن استراتژی ایالات متحده پس از اشغال افغانستان، با طرح محور شرارت، بستری مناسب را برای جهت دهی به سیاست خارجی آمریکا فراهم کردند.<sup>(۱۷)</sup>

۱۴۲



افراط‌گری سیاسی، مذهبی و تکنولوژی تسلیحات ویژه کشتار جمعی، خطر بزرگی برای آمریکا، هم پیمانان و دوستانش ایجاد می‌شود. در چارچوب آموزه بوش، سیاست و ابزارهای بازدارندگی که در دوران جنگ سرد به کار گرفته می‌شده، در برابر دولتهای سرکش و سازمانهای تروریستی کارایی ندارد.<sup>(۱۹)</sup>

از دیدگاه کارشناسان آمریکایی، دولتهای تندرو برای اثبات عقاید افراطی شان حاضرند با زندگی شهروندان خود بازی کنند و از هدر رفتن ثروت ملی پرهیز ندارند. رفتار صدام حسین در جریان حمله به کویت در سال ۱۹۹۱ و بازنگرداندن نیروها به مرزهای ملی خود که زندگی بسیاری از عراقیها را به خطر انداخت و موجب به هدر رفتن سرمایه‌های ملی عراق شد، مثال بارزی از ناکارایی سیاست بازدارندگی در قبال دولتهای سرکش است. به زعم جورج دبلیو بوش، سیاست مهار<sup>۳</sup> در زمانی که دیکتاتورهای نامتعادل می‌توانند پس از دستیابی به سلاحهای ویژه کشتار جمعی، آنها را در اختیار تروریستها قرار دهند، کارایی ندارد.<sup>(۲۰)</sup> از منظر نئوکانه دولتهای شرور می‌دانند که با جنگ افزارهای متعارف امکان پیروزی ندارند؛ بنابراین نیروهای خود را بردستیابی به سلاحهای ویژه کشتار جمعی متمرکز می‌کنند. طراحان سیاست خارجی بوش استدلال می‌کنند که شیوه کار شبکه‌های تروریستی امروزی، ضربه زدن از راه ایجاد تلفات سنگین در میان

مردمان بی‌گناه است.<sup>(۲۱)</sup> بمب گذاری در بالی اندونزی، حملات ۱۱ سپتامبر، رویدادهای هفتگی در اسرائیل، حادثه راه آهن در اسپانیا و... نمونه‌هایی از نوع جدید عملیات تروریستی است. نومحافظه کاران مدعی اند که شبکه‌های تروریستی از راه دولتهایی تغذیه می‌شوند که فضای سیاسی آنها آکنده از عقاید و شخصیتهای طرفدار سیاستهای تروریستی است.<sup>(۲۲)</sup>

بنابراین از دیدگاه آمریکاییها، مهم ترین کاری که در شرایط کنونی فوریت دارد، جلوگیری از دستیابی دولتهای شرور به سلاحهای کشتار جمعی و گسستن ارتباط بین این دولتها با شبکه‌های تروریستی است؛ زیرا هر لحظه ممکن است این سلاحها در اختیار گروههای تروریستی قرار گیرد. این احتمال که گروه القاعده یا گروههای مشابه به جنگ افزار اتمی یا سلاحهای بیولوژیک مجهز شوند بزرگ ترین نگرانی آمریکاست. بدینسان طراحان سیاست خارجی بوش با تفسیر موسّع از اقدامات تهدیدآمیز دولتهای شرور و ارائه راهبرد حمله پیشدستانه جهت برخورد و خنثی نمودن فعالیتهای تروریستی آنان، ضمن شفاف نمودن استراتژی ایالات متحده برای برخورد با تروریسم، بستر مناسب را برای طرح تغییر رژیمهای خاورمیانه که در مرکز ثقل آنها ایران و عراق قرار دارند،

### 3. Containment

مهیا ساختند. (۲۳)

۳۰

## ۷- حمله پیشدستانه مکانیزم عملیاتی جهت مبارزه با ریشه‌های تروریسم در خاورمیانه

بر اساس همین نامعلوم بودن تهدید، از نظر جغرافیایی نیز نمی‌توان از کشوری خاص سخن به میان آورد. بنابراین، به طور دقیق مشخص نیست که چه کسی ما را تهدید می‌کند، ولی حدودی از اینکه با چه چیزی تهدید می‌شویم، وجود دارد. در همین راستا جورج دبلیو بوش، با صحنه گذاشتن بر استراتژی حمله پیشدستانه، در سخنرانی اول ژوئن ۲۰۰۲ به صراحت سیاست مهار و بازدارندگی را رد کرده و تصریح می‌کند که: ما می‌بایست جنگ را در جبهه خود دشمن پی گیریم و با بدترین تهدید پیش از آنکه آنها مجالی برای بروز و ظهور یابند، مقابله کنیم. در جهانی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، تنها راه قابل اطمینان عمل پیشدستانه است و من اطمینان دارم که این سیاست در برخورد با تروریسم مؤثر خواهد بود. بنابراین آمریکا می‌بایست پیش از آنکه این تهدیدات وحشتناک کاملاً شکل بگیرند، علیه آنان دست به اقدام مقتضی بزند. اگر منتظر بمانیم تا تهدید تروریستها از قوه به فعل در آید، در آن صورت بیش از حد چشم به انتظار نشسته و فرصت را از کف خواهیم داد، زیرا جنگ با تروریستها، با اقدامات پدافندی به پیروزی نخواهد رسید. وی در پایان گفت: باید به جنگ دشمن برویم و برنامه‌های او را مختل سازیم و با شدیدترین تهدیدها پیش از بروز به رویارویی با آنها برخیزیم. (۲۵)

در واقع بر آیند سخنان و موضع گیریهای

«فکر می‌کنم درس ۱۱ سپتامبر این بود که اگر حتی بر اساس اطلاعات مشکوک آماده اقدام نباشید، مجبورید بعد از روشن شدن حقیقت دست به کار شوید که این به معنای بروز حوادث وحشتناک در کشور است؛ اگر در سال (۲۰۰۱ یا ۲۰۰۰ یا ۱۹۹۹) برای برخورد با اسامه بن لادن به جنگ در افغانستان رفته بودیم و می‌گفتیم که دلیل جنگمان کشته شدن (۳۰۰۰) تن در نیویورک است، مردم می‌گفتند هیچ سند و مدرکی ندارید، اما ۱۱ سپتامبر به ما آموخت که نباید منتظر شد تا اسناد به حقیقت برسند.» (۲۴)

بیان چنین جملاتی از سوی پل ولفوویتز یکی از طراحان اصلی استراتژی حمله پیشدستانه مؤید این مطلب مهم است که:

۱- آمریکا آماده است تا از این پس در جنگ، نیروی انسانی فدا کند (این به معنای این است که کشتار می‌تواند باشد).

۲. آمریکا برای دفاع از خود عملیات پیشدستانه را در دستور کار خود قرار خواهد داد.

۳- چون خطر و تهدید نامشخص است و بر اساس عدم اطمینان، لذا نمی‌توان تهدید مشخصی را تعریف کرد.

جورج دبلیو بوش که کاملاً متأثر از آموزه‌های نومحافظه‌کاران است در این جمله نهفته است که:

«اول حمله کن سپس اثبات کن، چرا که مقابله با دشمن مخوفی چون تروریسم با شیوه دفاعی، سرانجامی جز شکست ندارد، باید با خطرهای پیش از آنکه ظاهر شوند درگیر شد.»<sup>(۲۶)</sup>

#### ۸- دگرذیسی از عملیات پیشدستانه به سیاست تغییر رژیمهای خاورمیانه

به موازات اشغال نظامی عراق، موضوع تغییر رژیمهای خاورمیانه در دستور کار طراحان سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. رابرت کاگان نومحافظه‌کار برجسته و عضو فعال (PNAC) در همین راستا استدلال می‌کند که: «عراق فقط یک نبرد در جنگی بزرگ‌تر است. ساقط کردن حکومت ایران کار اصلی است، چرا که ایران خطرناک‌ترین کشور تروریست جهان است.»

ایروینگ کریستول پدر خوانده نومحافظه‌کاری در نشریه کامنتری با درج مقالات فراوان به بوش تأکید می‌کرد که «تغییر، فراتر از هر چیز تغییر خشونت‌آمیز، جوهر تاریخ انسان است.»<sup>(۲۷)</sup> رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده استدلال می‌کرد که «شکار سوسمارهای تروریست در افغانستان و عراق کفایت نمی‌کند، بلکه باید مرداب خاورمیانه را خشکاند.»<sup>(۲۸)</sup>

چنین اظهار نظرهایی پیرامون ضرورت تغییر رژیمهای خاورمیانه سبب شد تا تونی بلر و جورج دبلیو بوش با اذعان به ضرورت تغییر رژیمهای خاورمیانه استدلال کنند که: «به زودی می‌توان میوه‌های سقوط رژیم را در کشورهای همسایه آن و از جمله ایران چید.» به زعم بوش یکی از مزایای اشغال عراق و سقوط رژیم صدام، دگرگونیهای بنیادین در نظام منطقه‌ای خاورمیانه است که باعث خواهد شد رژیمهای اقتدارگرا دست به تعدیلهای اساسی بزنند.<sup>(۲۹)</sup>

اما در ارزیابی دگرذیسی سیاست خارجی آمریکا از عملیات پیشدستانه به سیاست تغییر رژیمهای خاورمیانه دو نکته را باید مورد توجه قرار داد:

الف: نومحافظه‌کاران واشنگتن در اقدام به «حمله پیشدستانه» علیه حکومتهای چالش‌گر تردید ندارند؛

ب: نومحافظه‌کاران واشنگتن، اقدام به «حمله پیشدستانه» برای «حذف حکومتهای چالش‌گر» را به عنوان مداخله آزادی بخش برای «تغییر رژیم» از بیرون مجاز و مشروع می‌دانند؛

بنابراین در تفسیر این دو بند باید اذعان نمود که اگر چه آمریکا در مرحله نخست یعنی به کارگیری «حمله پیشدستانه» برای حذف حکومت قبلی بغداد موفق بوده، لیکن مرحله بعدی یعنی ایجاد «دولت الگو» در عراق و تسری آن به کشورهای همسایه هنوز محقق



می‌کنند عراق در صدر لیست برخورد با تروریسم قرار دارد، باید در رابطه با سوریه یا ایران یا سودان یا یمن یا کره شمالی یا لبنان و یا دولت خودگردان فلسطین نیز فکر کنند. وقتی من نام این کشورها را می‌آورم افراد می‌گویند: خوب ما آمریکاییها باید با تعداد قابل توجهی از کشورها جنگ کنیم. من جوابی که می‌توانم بدهم این است که اگر ما یک یا دو عامل حکومتی تروریستی را از میان برداریم، سایرین حساب کار خود را خواهند کرد و ما به طور غیرمستقیم، دیگران را اقناع کرده‌ایم که دست از کار خود بکشند. ما وقتی یک مورد را حل کردیم به کشور دیگر می‌گوییم: شما بعدی هستید. اگر دست بردارید همان گونه که با قبلی رفتار کردیم با شما نیز رفتار خواهیم کرد».<sup>(۳۳)</sup>

«مایکل لدین» یکی دیگر از نومحافظه‌کاران «مؤسسه آمریکن اینترپرایز» که در ارائه مقالات و سخنرانیهای آتشین برضد کشورهای خاورمیانه خصوصاً ایران، شهرت دارد معتقد است که دولت بوش هیچ راهی به جز حذف رژیمهای رادیکال خاورمیانه به ویژه ایران ندارد چرا که استفاده از ابزارهای مسالمت‌جویانه و دیپلماسی، این کشورها را در ادامه ضربه‌زدن به منافع حیاتی ایالات متحده گستاخ‌تر می‌کند.»<sup>(۳۴)</sup> «رول مارک گرچت»<sup>(۳۵)</sup> و «دانیل پلتکا»<sup>(۳۶)</sup> نیز که از طرفداران جدی

4. Reuel Marc Gerecht  
5. Daniele Pletka

نشده است.<sup>(۳۰)</sup>

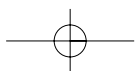
در همین راستا توماس فریدمن نومحافظه‌کار برجسته و وابسته به محافل صهیونیستی استدلال می‌کند که دخالت آمریکا در عراق به دست آوردن دو چیز در یک معامله است: بهبود وضعیت عراق، ایران را نیز بهبود می‌بخشد. «یکی بخر، یکی مجانی ببر».<sup>(۳۱)</sup> چنانچه خواهیم ماهیت اتخاذ چنین تصمیمی را از سوی دستگاه دیپلماسی آمریکا مورد ارزیابی قرار دهیم باید بر روی این نکته تأکید نمود که به زعم نومحافظه‌کاران خاورمیانه تهدید آمیزترین منطقه برای منافع آمریکاست. علت تهدیدآمیز بودن، شرایط به وجود آمده توسط دودسته حکومت می‌باشد.

دسته اول: حکومت‌های دشمن آمریکا هستند که در گسترش سلاح‌های امحاء جمعی و استفاده از تروریسم به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف سیاست خارجی استفاده می‌کنند.

دسته دوم: حکومت‌های دوست آمریکا هستند که طی پنج دهه با بهره‌برداری از دوستی آمریکا، محیط‌های ناهنجاری به وجود آورده‌اند که کانون رشد و گسترش تروریسم رادیکال ضد آمریکایی شده است.<sup>(۳۲)</sup>

در این چارچوب ریچارد پرل یکی از نومحافظه‌کاران افراطی در تبیین موضوع تغییر رژیم در خاورمیانه می‌گوید: «آنهايي که فکر

۱۴۶



تغییر رژیم در خاورمیانه هستند. بیشترین توجه خود را نسبت به تغییر رژیم ایران معطوف کرده‌اند. این دو با نوشتن مقالاتی همچون

«بازیهای ایران و ائتلاف وقت»، «تغییر رژیم در ایران» «اقدام بر ضد ایران» در روزنامه‌ها و مجلات معتبر آمریکا نظیر نیویورک تایمز،

فاینشال تایمز، ویکلی استاندارد، خواستار تغییر رژیم ایران از طریق دخالت نظامی شده‌اند.

ویلیام کریستول که پدرش از بنیان‌گذاران نومحافظه‌کاری در دهه ۶۰ محسوب می‌شد و در حال حاضر مدیرهفته‌نامه «ویکلی استاندارد»

می‌باشد می‌گوید: ما نابودی و تغییر رژیم‌ها را در خاورمیانه دستورکار دیپلماسی رئیس‌جمهوری

بوش قرار دادیم، برخی رژیم‌های کلیدی در جهان فقط باید نابود و تعویض شوند و این تحولی بنیادین در اندیشه استراتژیک است.<sup>(۳۷)</sup>

«جوشوا موراوچیک» یکی دیگر از نظریه‌پردازان افراطی نومحافظه‌کاران نیز معتقد است «شیوه‌ای که ریگان در برابر اتحاد جماهیر

شوروی سابق به کار گرفت، بهترین شیوه بود، او با به کارگیری زور شوروی سابق را به رقابت تسلیحاتی انداخت و همین رقابت

امپراتوری سرخ را از پای درآورد. در این استراتژی زور را در برخورد با دیگر رژیم‌ها خصوصاً در خاورمیانه باید به کار گرفت». یا

به تعبیر او جواب اشرار کوبیدن آنهاست و به جای نوازش «دیو» باید آن را نابود کرد.<sup>(۳۸)</sup>

در یک نگرش کلان چنانچه بخواهیم

دلایل نومحافظه‌کاران را برای اتخاذ سیاست تغییر رژیم بیان نماییم، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- منطقه خاورمیانه همچنان حساس‌ترین منطقه از بعد ژئوپلتیک، ژئواستراتژیک، ژئوآکونومیک و ژئوکالچلار است.

۲- نومحافظه‌کاران که پیوندی عمیق با منافع کلان شرکتهای نفتی و صنایع عظیم تسلیحاتی دارند، مصمم به سیطره بر

شریانها و بازار نفت در جهان هستند تا از این طریق رقیبان تجاری و سیاسی خود را در اروپا و آسیای جنوب شرقی تحت فشار

قرار دهند و ابتکار عمل را به دست گیرند. این مسئله را در پاسخ «پل ولفوویتز» معاون

سابق وزیر دفاع آمریکا، که از وی سؤال شد چرا به جای کره شمالی که خطر

جدی‌تر برای آمریکا محسوب می‌شود به عراق حمله کردید؟ می‌توان بهتر ارزیابی

کرد، وی در پاسخ جواب داد، علت مهم که باعث شد آمریکا ابتدا به عراق حمله کند خیلی ساده است و آن هم این است که

«عراق در دریایی از نفت شنا می‌کند».<sup>(۳۹)</sup> رابرت دریفوس نویسنده مقاله «بی‌تابی

۳۰ساله» در تبیین اهمیت منطقه خلیج فارس برای ایالات متحده می‌نویسد: «اگر چه خلیج فارس در حال حاضر مهم و حیاتی است اما اهمیت استراتژیک آن احتمالاً در ۲۰ سال آینده به گونه‌ای تصاعدی رشد



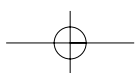
ایالات متحده آمریکا بهره مند شده‌اند. ۴- ماهیت غیردموکراتیک کشورهای منطقه خاورمیانه در بسیج و گسترش فعالیت‌های تروریستی نقش بسزایی دارد. این در حالی است که این رژیم‌ها به واسطه سرکوب جنبش‌های مدنی و فعالیت احزاب و نقض مکرر حقوق بشر که با ارزش‌های آمریکایی نومحافظه‌کاران مغایرت دارد منافع بلندمدت ایالات متحده را در مناطق مختلف جهان به شدت تهدید می‌کند.<sup>(۴۱)</sup>

دیک چنی در این چارچوب در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشگاه نظامی وست پوینت مفهوم فوق را این‌گونه بیان نمود: جنگ عراق یک پیروزی عمده در نبرد علیه تروریسم بود اما خود جنگ هنوز پایان نیافته است. ما نمی‌توانیم به خودمان اجازه دهیم که قانع باشیم. نمی‌توانیم فراموش کنیم که تروریست‌ها همچنان مصمم به کشتن تعداد هر چه بیشتر از آمریکاییان در داخل و خارج این کشور هستند و آنها هنوز به دنبال دست یافتن به سلاح‌های کشتار جمعی با هدف استفاده از این سلاح‌ها هستند. وی تصریح کرد هیچ پیمان صلحی با چنین دشمنانی امکان ندارد و هیچ مهار یا بازدارندگی مؤثر نخواهد بود. تنها راه انهدام کامل چنین دشمنانی است و بوش دقیقاً مصمم به انجام چنین کاری است. جورج دبلیو بوش نیز با تأیید موضع آمریکا برای پیشبرد تغییر رژیم‌های خاورمیانه، در مراسم سخنرانی شهر کراکف لهستان در

خواهد کرد. از هر بشکه ذخیره نفتی جهان یک بشکه آن تنها در ۲ کشور وجود دارد؛ عربستان سعودی با ۲۵۹ میلیارد بشکه و عراق با ۱۱۲ میلیارد بشکه. با توجه به اینکه در بسیاری از دیگر نقاط، به خصوص در ایالات متحده و دریای شمال ذخیره نفتی تقریباً رو به اتمام است، باید به سیاست ملی انرژی که از سوی گروه ضربت کاخ سفید در سال ۲۰۰۱ چاپ و انتشار یافت توجه کرد. طبق این گزارش تا سال ۲۰۲۰ میلادی خلیج فارس بین ۴۵ تا ۶۷ درصد نفت خام جهان را تأمین خواهد کرد که همین نکته باعث خواهد شد تا این منطقه برای منافع ایالات متحده حیاتی محسوب شود.<sup>(۴۰)</sup>

۳- وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و نقش گروه القاعده در این انفجار باعث گردید تا نومحافظه‌کارانی نظیر ریچارد پرل، ولفوویتز، داگلاس فیس با انتقاد شدید از عملکرد ریاست جمهوری بیل کلینتون به واسطه بی‌تفاوتی نسبت به انفجار برجهای تجارت آمریکا در سال ۱۹۹۳، انفجارهای سفارتخانه‌های آمریکا در غرب آفریقا، انفجار مقر سربازان آمریکایی در الخبر عربستان و حمله به کشتی قاره پیمای (Cole) زمینه‌های ضعف آمریکا و قوت یافتن مخالفین رافراهم آورد، مخالفینی که در طول ۵ دهه از خان گسترده کمک‌های فراوان

۱۴۸





اوایل سال ۲۰۰۳ اعلام نمود که «اروپا و آمریکا اکنون با دشمن جدیدی به نام تروریسم روبه‌رو هستند که در منطقه خاورمیانه جا خوش کرده است. بنابراین اروپا و آمریکا هیچ راهی جز متحد شدن برای درهم شکستن این پدیده زشت ندارند. جنگ عراق سرآغازی برای درهم فروری دولتهای حامی تروریسم بین‌الملل بود».<sup>(۴۲)</sup> با اوصافی که درخصوص موضوع «تغییر رژیم» مطرح شد، بستر مناسب برای طرح موضوع نومحافظه‌کاران و مسئله تغییر رژیم ایران فراهم شده است.

#### ۹- تغییر رژیم ایران (از توهم تا واقعیت)

«کنت پولاک» استراتژیست برجسته نومحافظه‌کار در جمله‌ای تأمل برانگیز پیرامون ایران می‌گوید: «ایران، مشکلی از جهنم است که هیچ راه‌حل خوبی برای مهار آن در منطقه خاورمیانه وجود ندارد و آمریکا چاره‌ای جز پذیرش این واقعیت که ایران کشوری تأثیرگذار در منطقه است، ندارد. ایرانیان دارای فرهنگ و تمدنی ریشه دار در منطقه هستند که پتانسیلهای عمیق از حیث الهام‌بخش بودن دارند. بیان چنین جمله‌ای تفکر برانگیز از سوی یک نئوکان، نمایانگر وجود دودستگی در نوع برخورد با ایران است که اوج آن در انتشار گزارش گروه کاری شورای روابط خارجی ایالات متحده در ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۴ نهفته است. در این گزارش تصریح گردیده است که تغییر رژیم جمهوری

اسلامی ایران توهمی بیش نیست و سرمایه‌گذاری کوتاه مدت در این راستا برای ایالات متحده فایده‌ای در بر نخواهد داشت، در حالی که تعامل تدریجی و گام به گام سازنده با جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در حوزه‌های مختلف منطقه‌ای و در جهت منافع ملی ایالات متحده آمریکا مفید واقع شود.<sup>(۴۳)</sup>

در همین راستا «ری تکیه» از محققان برجسته دانشگاه دفاع ملی آمریکا بر این امر تأکید داشت که به زعم گذشت یک ربع قرن، تلاش جهت تخطئه، تغییر، تخریب و تعامل نه‌چندان جدی، اینک زمان آن فرارسیده که ایالات متحده رویکردی متفاوت در قبال جمهوری اسلامی ایران اتخاذ کند. بر این اساس به زعم وی نومحافظه‌کاران می‌توانند با تغییر نگرش سخت‌افزاری خویش مبنی بر تغییر رژیم به تعامل مثبت و سازنده با رژیم ایران در قالب الگوهای نرم توجه کنند. مرکز ثقل چنین موضع‌گیری‌هایی در واقع متأثر از گزارش شورای روابط خارجی آمریکا است که در آن تغییر رژیم ایران را در کوتاه و میان مدت فاقد برد عملیاتی قلمداد می‌کند و تنها راه تغییر را بهره‌گیری از الگوی نرم افزاری که مستلزم صبر، پشتکار و برنامه‌ریزی اصولی است، مدنظر قرار می‌دهد.<sup>(۴۴)</sup>

انتشار چنین گزارشی موضع‌گیری تند نومحافظه‌کاران را به همراه داشت. این گزارش سبب شد تا نومحافظه‌کاران در قالب

شخصیتهای حقیقی مانند مایکل لدین، دیوید فروم، ریچارد پرل، چارلز کرات هامر، راثول مارک گرخت، دانیلا پلتکا و شخصیتهای حقوقی مانند انستیتو آمریکن اینترپرایز، و انستیتو واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک و... بر لزوم تغییر رژیم ایران با استفاده از اقدامات سخت افزاری تأکید کنند. در این میان برخی از نئوکانه‌ها اقدام نظامی را برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران تجویز می‌کنند.<sup>(۴۵)</sup>

پل ولفوویتز و ریچارد پرل که به محافل صهیونیستی از جمله حزب لیکود اسرائیل نزدیک هستند، بر این اعتقادند که اصلاحات در ایران ناکارآمد بوده و هر دو جناح موجود در ایران، سیاستهای یکسانی نسبت به دلمشغولیهای اصلی آمریکا یعنی اسرائیل، تسلیحات کشتار جمعی و تروریسم دارند. ریچارد پرل که مشاور سابق وزارت دفاع آمریکا است در کنفرانسی مطبوعاتی در اورشلیم، ضمن حمایت از حمله هواپیماهای اسرائیل به هدفهایی در نزدیکی دمشق ضمن تبریک به آریل شارون، از آمریکا خواست تا کشورهای سوریه، لبنان و ایران را مورد تهاجم نظامی قرار دهند. «به نظر وی در مرحله پس از حمله به عراق، سوریه، لبنان و ایران سه کشوری هستند که آمریکا و اسرائیل برای تغییر نقشه سیاسی منطقه خاورمیانه، ناچار به تغییر حکومت‌های آنها هستند».<sup>(۴۶)</sup>

**۱۰- روش و شیوه تغییر رژیم ایران (ابعاد انضمامی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا)**  
نومحافظه‌کاران معتقدند که اگر چه نظریه پایان

دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور آمریکا نیز در ماه ژوئن ۲۰۰۲ اعلام کرد که جنگ علیه

تاریخ فوکویاما در حرکت تکاملی و تدریجی خویش همه نظامهای عالم از جمله جمهوری اسلامی ایران را به سوی لیبرال دموکراسی غرب رهنمون خواهد کرد اما زمان لازم برای اجرایی شدن آن بیش از فرصت و صبر دولت فعلی و نومحافظه کاران است و برای تسریع آن باید از فشارهای خارجی به ویژه از طریق نیروهای مسلح آمریکا و دستگاههای دیپلماسی، تبلیغاتی و امنیتی مستقر در عراق و افغانستان به طور خاص و در منطقه به شکل عام بهره برداری به عمل آورد. جمهوری اسلامی ایران نه تنها به عنوان چالشی در دکترین بوش بلکه همچنین به عنوان کانون حرکت‌های فرهنگی - اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی، امنیتی علیه منافع ملی ایالات متحده ارزیابی می‌شود.

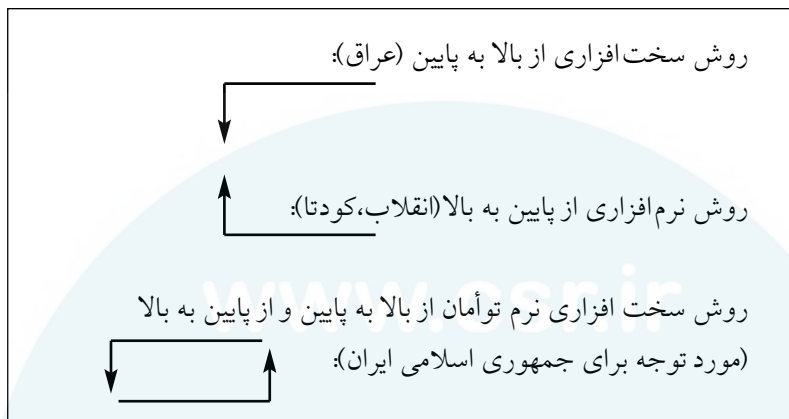
پس از حمله ایالات متحده آمریکا به عراق و در اواخر ماه می (۶ هفته بعد از آغاز حمله) مقامات آمریکایی به شکل علنی در رسانه‌ها موضوع طرح تغییر رژیم جمهوری اسلامی ایران را از سوی نومحافظه کاران و مخالفت جناح نولیبرالها در کابینه بوش در میان تصمیم سازان و سیاست گذاران مطرح ساختند.<sup>(۴۸)</sup> دونالد رامسفلد وزیر دفاع در سخنرانی که در شورای روابط خارجی ایراد و متعاقباً در مقاله‌ای در روزنامه وال استریت ژورنال به بخشی از آن اشاره شد تصریح کرد: «نظم مطلوب آمریکا در جهان، منطقه و عراق با نظم مورد نظر جمهوری اسلامی ایران متعارض است، از همین رو ایالات متحده به هر شکل ممکن در مقابل هرگونه تلاش برای استقرار نظمی متفاوت از نظم آمریکایی ایستادگی و آن را درهم خواهد کوبید. در این راستا حمایت از گروههای معارض سلطنت طلب، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) تحت الحمایه آمریکا و مستقر در عراق، گروههای ملی گرا و سکولار در کنار تلاش جهت انزواء، سلب مشروعیت و تحدید در حد اعلا می‌مکن تعقیب خواهد شد. دیدار مقامات دولت بوش با برخی عناصر جدایی طلب حکایت از آن داشت که تجزیه طلبی قومی و حمایت از گروههای مختلف در حواشی مرزهای جمهوری اسلامی ایران نیز بخشی از این طرح است.<sup>(۴۹)</sup>

از سوی دیگر «استیون میلز» از مرکز بلفر برای علوم و روابط بین الملل دانشگاه هاروارد تصریح می‌کند که طرح تغییر رژیم دولت بوش و نومحافظه کاران بر اساس گسلهای سیاسی در درون جامعه ایران شکل گرفته و با استفاده از عملیات پنهانی، کمکهای مالی به گروههای اپوزیسیون، حمایت از گروههای داخلی انزوای دیپلماتیک و تخریب در فرآیند بازسازی اقتصادی شکل گرفته است.<sup>(۵۰)</sup>

در یک جمع بندی می‌توان از تحلیل محتوای موضع گیریها و نوع نگرش نومحافظه کاران، به سه شیوه برای تغییر رژیمهای خاورمیانه و از جمله ایران اشاره نمود.

در مدل سخت افزاری، تغییر رژیم با تجاوز نظامی نیروهای مسلح بیگانه ممکن می‌شود

### شیوه‌های براندازی مورد نظر نومحافظه کاران



عمیق در منطقه خاورمیانه داشته است، به شکلی دیگر بیان می‌کند. وی در مطالعات خود، کشور و ملت ایران را به واسطه فرهنگ و تمدن پیشتاز که توان هضم سایر خرده فرهنگها را در خود دارد، سرآمد همه کشورهای منطقه خاورمیانه می‌داند. فولر با بنیان همین استدلال نتیجه می‌گیرد که از زمان وقوع انقلاب ایران در فوریه ۱۹۷۹ تاکنون، هر پنج رئیس جمهور آمریکا از کارتر گرفته تا جورج دبلیو بوش، یکی از مهم‌ترین اولویتهای سیاست خارجی خویش را در منطقه خاورمیانه براساس راهبرد تحریم، مهار و نهایتاً برخورد با ایران ترسیم کرده‌اند. اما شوربختانه هر پنج رئیس جمهور در انتخاب اینکه از چه ابزاری برای وادار کردن ایران به تمکین از خواسته‌ها و منویات کاخ سفید استفاده نماید، با ابهام راهبردی روبه‌رو هستند. با این اوصاف جورج دبلیو بوش که تحت تأثیر

عراق نمونه بارز آن است. در مدل نرم‌افزاری از پایین به بالا، رژیم در اثر فشارهای اجتماعی بسیار سازمان یافته و یا غیرسازمان یافته ساقط می‌شود. اما در مدل سوم، چنانچه رژیم حاکم در مقابل فشارهای داخلی و خارجی به طور جداگانه مقاوم و مصون باشد ترکیبی از این دو باعث فروپاشی داخلی خواهد شد.

### فرجام

«رابین رایت» تحلیل‌گر برجسته آمریکایی می‌گوید: «تنها کشوری که توانسته است به طور نسبی در خلال سه دهه گذشته و خصوصاً پس از فروپاشی شوروی، سیطره هژمونیک و بلامنازع ایالات متحده را در منطقه خاورمیانه به چالش بکشد، جمهوری اسلامی ایران بوده است». این وضعیت را «گراهام فولر» عضو بلند پایه سازمان سیا که به مدت ۲۵ سال مطالعاتی

Interventionism", **Monthly Review**. (Sep. 2001), P.P. 15-37.

11. Barry Bosen, "The Struggle, Against Terrorism", **International Security**, Vol. 26, No. 3, (Winter 2001/2), P.P. 39-55.

۱۲. توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشریه، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۰-۱۰.

۱۳. عبدالمهدی مستکین، بدجنس ترین شاگردان لفاوستر اوس، **همشهری دیپلماتیک**، شماره دوم، آذر ۸۲، ص ۱۲.

۱۴. مصطفی زهرانی، «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهارت تا حمله پیشگیرانه»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، بهار ۱۳۸۱، ص ۶۹.

۱۵. همان، ص ۷۸-۷۹، جهت مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

- Irving Kristol, "The Neoconservative Persuasion", **American Enterprise Institute**,

Posted: Wednesday, August 20, 2003. P.P. 1-3.

- Lynne Davis, "Terrorism: Question and Answers", Coordinating the War on Terrorism, **New Yorker**, March 2004, P.P. 1-3.

- **The National Security Strategy of the United States of America**, September 2002, P.P. 1-50. Accessed at:

[www.whitehouse.gov/nss/html](http://www.whitehouse.gov/nss/html).

16. David Fruim, "Waking up to the Iranian Threat", **National Post**, July 27, 2004, P.P.1-4.

۱۷. مصطفی زهرانی، پیشین، ص ۷۷، همچنین بنگرید به:

Bush Spending - a Comparison.

Veronique and Ruggy, What should president Bush learn from president Reagan?, by

Washington Post, June, 10, 2004, P.P. 1-4.

۱۸. همان، ص ۸۶، جهت مطالعه بیشتر رک:

Raymond Tanter, "How much of an Axis and How Evil?", **Policy watch**, February 2, 2002.

19- Jeffery Record, "The Bush Doctrine and War with Iraq?", **Parameters**, Spring 2004,

6. Lame Duck

توضیح آنکه: واژه Duck برای دوره ای از ریاست جمهوری به کار می رود که پس از آن، امکان انتخاب مجدد وجود ندارد.

آموزه های نئوکانهها به عنوان تندروترین رئیس جمهور آمریکا شهره است می تواند به این نکته امیدوار باشد که پرونده ایران را به سان رؤسای جمهور قبلی دست نخورده به دولت بعدی ایالات متحده واگذار نماید چرا که وی به خوبی آگاه است که چیزی به دوران «مرغابی لنگ»<sup>۶</sup> باقی نمانده است.

#### پانوشتها

1. Barry Buzan, "**People, States and Fear: The National Security Problems in International Relation**", Harvester, WheatSheaf, Hemece Hempsted, 1983.

جهت مطالعه بیشتر رک:

- Barry Buzan, "New Patterns of Global Security in The Twenty First Century", **International Affairs**, 67. No 3, July 1991.

۲. عبدالمهدی مستکین، صهیونیسم در روابط ایران و آمریکا، **همشهری دیپلماتیک**، شماره سوم، نیمه دوم آذر ماه ۸۲

۳. ابومحمد عسگرخانی، **رژیمهای بین الملل**، (تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات بین الملل ابرامعاصر تهران، اردیبهشت ۸۳)، صص ۴۴-۴۵.

۴. علیرضا ازغندی، **تاریخ روابط خارجی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)**، (تهران: نشر قوس، چاپ سوم)، صص ۳۳۶-۳۳۴.

۵. همان.

۶. بیژن اسدی، **علايق و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس (۱۳۶۸-۱۳۵۷)**، (تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱)، ص ۹۳.

7. Zartman W. "**Power and Purpose in the International System**", (Routledge: London and New York, 1998), p.p. I-VX.

8. Nicholas Lemann. "Next World Order", **New Yorker**, April 1, 2002, P.P. 5-6.

9. **Ibid.**

10. David Gibbs, "Washington New

36. Danielle Pletka, "The Hawks and the Doves Are Aflutter over U.S Iran Policy", **The Los Angeles Times**, July 23, 2004.
37. William Kristol, "The Right War for the Reason", **Weekly Standard**, February 27, 2004.
38. Joshua Muravchik, "Bush Manifesto", **Commentary**, December 2002, P.24.
۳۹. برگرفته از مقاله اینجانب در همشهری دیپلماتیک با عنوان «بوش بوی نفت می دهد.»
۴۰. تلکس، واحد مرکزی خبر، ۸ مرداد ۱۳۸۳.
۴۱. تلکس، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۰ خرداد ۱۳۸۲.
۴۲. عبدالمهدی مستکین، صهیونیسم در روابط ایران و آمریکا، همشهری دیپلماتیک، شماره سوم، آذر ۸۲، ص ۸.
43. Peter Grier, "Worlds Are of Crisis at High Pitch", **Christian Science Monitor**, August 26, 2003
- جهت مطالعه بیشتر ر.ک:
- Independent Task Force Sponsored by the Council on Foreign Relation, **Iran: Time for a New Approach**, July 19, 2004. [www.cfr.org](http://www.cfr.org).
44. Ray Takeyh, "Tehran's Pragmatists are needed to Talk", **International Herald Tribune**, August 24, 2004.
45. "The Hawks and the Doves Are Aflutter over U.S. Iran Policy, **the Los Angeles Times**, July 23, 2004.
46. Charles Kruthammer, "Axis of Evil", Part Two, **The Washington Post**, July 23, 2004.
47. Revel Marc Gerecht, "Iran Plays the Waiting Game", **New York Times**, March 2003, p. 10.
48. Roger Howard, "Iran's Challenge to the Bush Doctrine", **Antiwar Com**, July 24, 2004.
49. Bill Vann, "Washington Turns to Regime Change in Iran", **World Socialist**, May 29, 2003.
50. **Ibid.**
- P. 6.
20. **Ibid.**
21. **Text of President Bush's Speech at West Point**, November 19, 2003. <http://www.nytimes.com>.
22. The National Security Strategy of the United States of America, **op.cit**, P.15.
23. Carl Kaysen, John D. Steinbruner, Martin b. Malin. "Behind the prospect of War with Iraq", **The New U.S National Security Strategy, The Journal of Federation of American Scientist**, Sep. - Oct. 2002, vol. 55, N 5.
- عبدالمهدی مستکین، پیشین، ص ۱۲.
25. Arthur. Jr, Schlesinger, "Eyeless in Iraq", **The New York Review of Books**, vol. 50, No. 16, October 23, 2003.
26. Bush Speech, State of Union, 29 January 2002.
27. Irving Kristol, "Big Government at Empire Abroad", **Weekly Standard**, August 18, 2003.
۲۸. عبدالمهدی مستکین، افول هژمون یغماگر، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۶، تیر ۸۳، ص ۳.
29. Paul Starr. "A War for Democracy", **The American Prospect**, Vol. 14, N. 4. April
۳۰. جواد وعیدی، جنگ سرمشق، همشهری دیپلماتیک، شماره دوم، آذر ۸۲، ص ۱.
۳۱. همان، ص ۲.
۳۲. محمدکاظم سجادیپور، کالبد شکافی مؤسسات پژوهشی آمریکا: محافظه کاران جدید، ایدئولوژی و پژوهش در سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، زمستان ۸۱، ص ۹۹۴.
33. Speech by Richard Perle at Foreign Policy Research Institute, November 30, 2001.
34. Michael Leeden, A Regime Built on Terror, **National Post**, July, 30, 2004, P.P. 1-3.
35. Reuel Marc Gerecht, "Regime Change in Iran", **The Weekly Standard**, July 5, 2002.